

تاریخ غزل فارسی

عشق و محبت یک ماده خاص انسان است همین حبس هر جای که آدم موجود است او از عشق و محبت سرشار است - چون هر ملت از سخنوری و گفتگوی خالی نیست ولی در خصوصیت ایران از همه دیارها زیاده فوقیت دارد - و هر موقعه احساسات عمیق را بخوبی اظهار نموده است یعنی به زبان صاف و شیرین بیان کرده است - لذا آن از تحریک کوچک تحریک گرفتند و در دل و دماغ شان آتش فشانی پیدا کرد - لذا به همین سبب در سرزمین ایران غزل ایما اشعار عشق و عاشقی پیشرفت خاصی حاصل کرد - ولی آن ترقی خاص در اصناف دیگر وجود نداشت -

شبلی نعمانی در شعر العجم آورد که پوشیده نیست که جذب عشق و محبت خمیرمایه فطرت انسانی است و از همین جا است که در ابیات منظوم تمام اقوام اشعار عشق و عاشقی نسبت تمام اقسام شعر بیشتر متداول و رایج می باشد لیکن ایران در این خصوص مقدم بر تمام دنیا است تمدن ایران کهن سال و چندین هزار ساله است در امور زندگی و معاشرت

همیشه تکلف و ظرافت وجود داشته است - ناز و نعمت و جاه و ثروت چند هزار ساله
 نفاست و لطافت را بمنتهی درجه رسانیده بود - آب و هوا، سبزه و چمن، لاله و گل، آب
 روان، دماغها و طبایع را همیشه نشاط انگیز و ولوله خیز کرده است - بعلاوه از نظر حسن و
 جمال هم این کشور محل نشوونمای پری رویان بوده است - نوشاد، خلخ، فرخار و کشمیر که چمن
 زار حسن و جمال بودند - تماماً در دامن ایران و محصولات این حدود جزو آرایش بازارهای
 ایران بوده است و با این وسایل و اسباب معلوم است که ترقی غزل در ایران امری
 لازم و حتمی بود -

می گویند که در ایران شاعری از قصیده آغاز شده است - غزل که در اول جوش و
 ولوله طبیعت را متأثر نه کرد ولی در همه اصناف شعرش کار آمد است چنین گفتن که اشعار
 عشقی در ابتدای قصیده جز لازمی بود و چون این از قصیده بیرون کردند صورت غزل
 گرفت و این گفتن هم بجا است که چون از درخت قصیده ۲ یک شاخ را بیرون کردند
 آن شاخ را بجای دیگر نهادند -

می گویند که در ایران شاعری از قصیده آغاز شده است ولی در همه اصناف شعر
 چیزی است که بسیار کار آمد است - گفتن که اشعار عشقی در ابتدای قصیده جز لاینفک
 بود - چون این از قصیده بیرون کردند صورت غزل گرفت و این گفتن هم سزا است که
 چون از درخت قصیده یک شاخ را بیرون کردند و آنرا بجای دیگر نهادند -

رودکی را آدم شعر فارسی می گویند - در عصر وی غزل کاملاً بوجود آمد - زیرا که
 عنصری گفته است -

غزل رودکی واریکو بود غزلهای من رودکی واریست ولی متاسفانه غزلهای رودکی

در دست نیستند ولی گرهستند بسیار کم اند - در دیوانش یا در دیوانها و تذکره ها چنین گفته اند -
مثال وجود دارند مانند این اشعار که در ذیل گفته اند -

دشوار نمای رُخ و دشوار دهی بوس
آسان بر بای دل و آسان ببری جان
ببرده ز گس تو آب جادوی بابل
کشاده غنچه تو باب معجزه عیسی

رودکی در ۳۰۳ هجری وفات یافت لذا که کلامش که موجود بود در سوم صدی هجری
سروده بود - در چهارم صدی هجری شاعری بنام دقیقی مشهور بود - این غزل بهاریه که
نمونه کلام ایشان است و آن ترقی که بعد از یک سال وجود آمده است - این چند شعر
اینجا ذکر شده است -

در افکند ای صنم ابر بهشتی زمین را خلعت از دی بهشتی
جهان طاوس گونه گشت گوئی بجای نرمی و جای درشتی
ز گل بوی گلاب آید بدینسان که پنداری گل اندر گل سرشتی

اگر چه غزل از قصیده ممتاز است جدا گانه بشمار می آید ولی اگر بغور ملاحظه کنیم
پس غزل یک جز لازم قصیده است - در قصیده تعریف ممدوح می کنند ولی در غزل
تعریف معشوق - در قصیده جو دو سخا ممدوح را بیان می کنند و تعریف جبروت و اقتدار و
عدل و انصاف می باشد - در غزل حسن و جمال، ناز و ادا و جو و جفای محبوب را یک
نواخت بیان می کنند - ولی غزل تا به مدت رو به ترقی نه نمود -

احساسات عشق و محبت محرک غزل شدند و غزل بود جو آمد - ولی در ایران توجه

خاص مردمان بسوی جنگها مبندول بود و فکرش هم به آن سوی مشغول شد. از جانب دیگر دوره تصوف آغاز شده بود و اصل ماده تصوف واردات و جذبات اند. اول حروف که در آن درسی دهند حرف عشق و محبت اند. اگر چه تصوف در ۳۰۰ هجری آغاز شده بود ولی ۵۰۰ هجری دوره طلایی آن بشمار می آید. آن عصر دوره پیشرفت غزل تصور می شود.

اول حکیم سنائی غزل را خدمت انجام داده است و آنرا ترقی بخشیده است و بعد از او اوحدی مراغی که در ۵۵۸ هجری وفات یافته است غزل را از جوش و جذبه سرشار کرد و پیشتر از او در زبان نزاکت، پاکی و سلاست و روانی پیدا کرده است بعد از اوحدی خواجه فریدالدین عطار، مولانا روم و عراقی و جز آن آنرا درجه بلند عطا کرده است. ولی چون این شعرا از عشق حقیقی سرشار بودند. در کلام ایشان رموز حقیقت زیاد صاف و روشن بود بدین سبب قبولیت عامه در غزل عکس پذیرفته شد و از جانب دیگر تا تاریخ تمام کشور را ویران کردند و نتیجه این برآمد شد که تمام رونق قصیده از دست شده بود و شعرو شاعری بجانب دیگر رخ پذیر شد. چون فکر سالها صله شجانه را خاتمه شد و در نتیجه این عوامل و اسباب و پی در پی تمام قوت و زور و شوکت و کبر و جاه و جاه طلبی و زاری گردید و درست است که برای آن چیزی از غزل مناسب تر و موزون تر نبوده است که طبعیت را یکسر زندگی بخشند.

شیخ سعدی در آن زمان پیدا شد و برای سالها در عشق و محبت گرفتار بود و بعد از او هم در حلقه تصوف آمد. فطرتاً او شاعر بود و مالک زبان و بیان بود همین سبب وی غزلیات را چنان وسعت فروغ داد که از همه سبقت برد و استاد غزل نامیده شد. بعد از او دیگران این صنف سخن را آبیاری نمودند مثل امیر خسرو و حسن دهلوی که اشعار آبدار

آنان محیط عالم شدند.

بعد از آن دوره سلمان و خواجو شعر و شاعری را بسمت غزل فروغ داده اند
چنانچه خواجه حافظ می گوید:-

استاد غزل سعدیست پیش همه کس امان
دارد سخن حافظ طرز رویش خواجو

زیرا که سلمان و خواجو از تعلیمات تصوف بے بهر بودند. در گلپای ایشان رنگ بود
ولی خوشبونه بود. سلمان و خواجو آنموقعه در غزل سوای تو صیف زیب و زینت معشوق و
گفتگوی عشق و محبت کاری دیگر نداشت. خواجه حافظ این دایره را گسترش داد و هر گونه
خیالات رندانه و صوفیانه و نیز دیگر افکار تهذیبی و اخلاقی را در غزل بیان نمود. و چون تسلط
او بر زبان در درجه اولی بود. همه چیزها را به درک خویش پذیرفته بود که هر جای در آن محیط
بود و لطافت و شیرینی زبان هم هیچ گونه خللی راه نیافت و این در حقیقت معراج غزل گوی
بوده است و آنقدر که رونق موجود بود بعد از آن چنین رونق میسر نبود. اگر چه سبک دیگری
مورد پسند واقع نشد ولی همه میدانستند که این طرز نمیتوان تقلید کرد و این سبب شد که
غزل گویی از ترقی باز ماند و تا دوره صفویه این رکود ادامه داشت. در دوره صفویه اکثر
شعراى ایران به هند رفتند و در آن ملک اقامت گزیدند. و بعضی ها هم با ایران آمد
رفت میکردند و به همین سبب در غزل اسلوبهای گوناگون بوجود آمد. فلسفه هم در شعر وارد
شد و این بخش در اشعار عرفی، فیضی، نظیری، سلیم و جلال اسیر پیدا است و شعر عاشقانه و
رندانه که علی قلی میلی، وحشی یزدی و شرف جهان و غیره بیان نمودند و کلام نظیری، طالب آملی
و کلیم دارای لطافت خاصی شد. این بود مجملی از تاریخ غزل. و این جا باید که نقد غزل و

بیان خوبی و معایب آنرا به تفصیل وضاحت کنیم۔

محاسن غزل :- اگر چه در بالا ذکر کردیم که غزلیات فارسی بلحاظ تفهیم جذبات صحیح و واقعی کم دیده میشود ولی یک قسمت از غزلیات فارسی موجود است که در آن محاسن و خوبیهای غزل با درجه بلند دیده میشود۔ ما اگر این سخن را بغور در کنیم و می بینیم که در غزل محاسن های گوناگون موجود هستند و در آن کلمات معظم اکابر صوفیه است که از جوش و اثر پر بار اند۔

در آن غزلیات هر مواد و عناصر که در اول صورت به شماری آید آنها بسیار جالب و پرکشش اند۔ عاشق الفاظ عشق را بر زبان آورد و از لذت مست و محو شد و چنین می سراید۔

عشق در اول و آخر همه ذوق است و سماع

این شرابی است که هم بخت و هم خام خوش است

زیرا که از عشق اخلاق بدرابه اخلاق نیک عوض می شوند۔

هیچ اکسیر بتا شیر محبت نرسد کفر آوردم و در عشق تو ایمان کردم

شعر فارسی احساسات و جذبات را با شوق و ذوق تمام کرده است۔

نه دام دانم و نه دانه، اینقدر دانم

که پای تابسم هر چه هست در بندم

نقایص غزل :- نقص بزرگ که در غزل پیدا می شود این است که مسائل عشق و محبت و

واردات عشق که هر یک دایماً بیان می شوند و در هر شعر معنی جدا گانه موجود است۔

۲۔ محبوب شعر فارسی اکثر و بیشتر شرفیاب نیست۔ هر کس با او تعلق دارد، امروز با یک

همکلام و باروز دوم با دیگر هم صحبت می شود۔ چون او در گروهی جلوه می نماید همه عاشق از

هر جانب برای نظاره اش می افتند - یکی را با چشم اشاره می کنند و دیگر زیر چشم اومی باشد
۳- در اشعار فارسی عاشق خود را پست می گردانند و خود را سنگ کوی معشوق می دانند -

سحر آدم بکویت بشکار رفته بودی

تو که سنگ نبرده بودی بچه کار رفته بودی

شنیده ام که - گان را قلاده می بندی

چرا بگردن حافظ نمی نهد رسی

۴- احساسات و جذبات چون ظاهری شوند چون در آن حقیقت کم می باشد لذا در ادای
طرز جوش لفظ حقیقی نمی ماند - در شعر فارسی معشوق چنان قدر در شکل و شمائل بی مثل باشد
ولی از روی اخلاق هر عمیپش عیان و بیان است - یعنی او دروغ زن بی وفاء، غدار، مکار،
ستمگاز، دغا باز، حیل ساز، فتنه انگیز، خونریز شریر، کینه پرور یا البسه بزرگ و جز آن - این
حرف در حق هر کسی صادر می باشد -

قاتل من چشم می بندد دم بسمل مرا

تا بماند حسرت دیدار او در دل مرا

ز خون خویش بر آن قطره من غیبت

که گاه قتل بدانان قاتل انزلی است

چگونه جان سلامت - برم ز سفاکی

که بر درش ملک الموت بسمل افتاده است

شعرا لعمم تالیف شبلی نعمانی - ج ۵۳ تا ۹۱ - باختصار رجوع کنید شعرا لعمم ج ۱ ص -

۲۲ - و ۱۲۴ و ۲۳۸ و جلد ۲ - ص - ۶۷ تا ۷۷ و ص ۱۶۳ - و ۱۸۶ و ۱۹۳ -

تجزیه شاعران :-

خدای را نستودم که کرد گار من است
زبانم از غزل و مدح بندگانش بسود
رودکی

سراینده ای این غزل ساز کرد
دف و چنگ و نی را هم آواز کرد
فردوسی

از دلارامی و نغزی چون غزلهای شهید
وز دلاویزی و خوبی چون ترانه بوطلب
فرخی

حاصل ناید بحسم و جان تو در
از غزل و می مگر که منفعلی
ناصرخسرو

بر یاسمین و ارغوان و گل
هرشب سرودن ساز دهمی غنا
بر گل زند ترانه و بر ارغوان غزل
بر نسترن شبانی و بر یاسمین نوا

امیر معزی (نقل آندراج)

پیاپی شد غزلهای فراقی بر آمد بانگ نوشا نوش ساقی
تکیه بر طریقی کان صنم خواست فروگفت این غزل در پرده راست
نظامی

نگوید غزل و آفرین هم نخواهد که معشوق و مالک رقابی نبیند
خاقانی

مطرب هممین طریق غزل گو نگاه دار
کین ره که برگرفت بجای دلالت است
سعدی

ساقی بیا که شب بمیان کرد زهد و رفت
زان یک غزل که صبحدم آن راهزن زد دست

امیر خسرو (بنقل آندراج)

نی حراره یادش آید نی غزل
نی ده انگشتش بجنبید در عمل
مولوی

نوبت عاشق ندار د غزل
قول بزرگان بنو جز عمل
خواجو

درین زمانه رفیقی که خالی از خلل است

صراحی می ناب و سفینه غزل است

حافظ

غزل گفتی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ

که بر نظم تو افشانند فلک عهده ثریا را

حافظ

تا مطربان شوق منت آگهی دهند

قول و غزل بساز و نوا میضر سمت

حافظ

غزل جمع غزل

(۱) و غزل اسم از مغاذله است یعنی سخن گفتن با زنان و در اصلاح شعر عبارتست از ابیاتی چند متحد در وزن و قافیه که بیت اول آن ابیات مصرع باشد نقطه و مشروط آنست که متجاوز از دو اوزده نباشد اگر چه بعضی شعر اسلف زیاده از دو اوزده هم گفته اند. امروز آن طریقه غر مسوک است و اکثر ابیات غزل رایازده مقرر کرده اند و هر شعری که زیاده بر آن بود که آنرا تصدیه گویند و غزل غالباً ذکر محبوب، و صفت چال محبت و صفت الخصال عشق و محبت بوده. کذافی مجمع الصنائع و غزل را تشبیهت نیز گویند کذافی جامع الصنائع و صاحب الصنائع تشبیهت را از انواع غزل شمرده است. صاحب مرآت انخیال گوید: ذکر تخلص در غزل از زمان سعدی لازم شده است.

(۲) چون ابیات مکرر شد و از پانزده و شانزده درگذشت آنرا قصیده خوانند و هر چه از آن کمتر بود را قطعه گویند و در قصاید پارسی لازم است که بیت مطلع مصرع باشد یعنی قافیه هر دو مصرع در حروف و حرکات یکی باشند و الا آنرا قطعه خوانند. هر چند از بیست بیت درگذرد الا العجم فی معابیر اشعار العجم تصحیح آقای مدرس رضوی (ص ۱۵۱) بیت القصیده آنست که نخست شاعر را معینی در خاطر آید و آنرا نظم کند و بنا قصیده بر آن نهد و ممکن باشد که در قصیده بهتر از آن بیت بسیار افتد و عامه شعر ابیت القصیده آنرا خوانند که بهترین ابیات قصیده بود و الا مشاحه فی القباب الا آنکه قول اولی درست تراست (العجم تصحیح آقای مدرس رضوی ص ۳۱۳)

لغت نامه - تالیف علی اکبر دهنخدا (۱۲۵۸-۱۳۳۲ هجری شمسی) - زیر نظر - دکتر محمد معین - استاد دانشکده ادبیات (دانشگاه تهران) - شماره مسلسل: ۵۸ - شماره حرف: ق: اق - قاطیغوریاس - تهران - مهر ماه - ۱۳۳۹ هجری شمسی چاپخانه دانشگاه تهران (ص ۳۳۳)

(۳) بزرگ ترین شاعر از سامانیان رودکی است. وی شعر پارسی را از حالت ابتدائی و ساده خود بیرون آورد. در انواع مضامین و اقسام مختلف شعر از قبیل قصیده، غزل، مثنوی، رباعی و ترانه وارد شد و از همه آنها پیروز بیرون آمد. بقولی که معقولتر و مقبولتر است سعد بن زرار بیت و مثنوی دیگر که قبول آن دشوار بینماید یک میلیون و سیصد هزار بیت شعر از خود بیادگار گذاشت. کتاب کلیه و دمنه را بنظم در آورد و قصیده های بزرگ و غزلهای لطیف ساخت. بجز حال رودکی پدر شعر فارسی است و از همی جااست که شاعران بعد از وی که مدتها پیروی از او قرار داشته اند، استاد شاعران و سلطان شاعرانش لقب داده اند. گنج سخن - مقدمه - ص ۳۱ - چهل و سه - پنجاه و یک - گنج سخن - شاعران بزرگ پارسی گوی و منتخب آثار آنان انتشارات ابن سینا - جلد اول از رودکی تا اخواری چاپ چهارم با تجدید نظر مولف -